

## مدت: ۱۲ دقیقه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

از اين كه تأخير شد عذر مى خواهم عده‌اى از برادران و خواهرانى كه براى مسأله‌ى حجاب و اين لايحه بالاخره حالا اهتمام دارند و آمده بودند ديگر چاره‌اى نبود جز اين كه يك مقدارى هم با آن آقاى و خانم‌ها صحبت بشود از اين جهت دير شد.

«المناقشة: مع صحة الإسناد الحقيقي للشخص الاعتباري في البيع و الشراء، في الموارد التي» صحبت اين بود كه بعد از اين كه گفتيم حق الخيار يعنى خيار مجلس براى ممثل شخص اعتبارى يعنى مديرعامل، رئيس و امثال اين‌ها وجود دارد و مقتضى در مورد آن‌ها تمام است مانعى هم وجود ندارد «حتى يفترقا، الا ان يفترقا» هم مانع نمى‌شود چون ممثل قابل اين است كه جدا بشوند از همدى و امثال اين. بعد از اين بحث در اين شد كه آيا خود شخص اعتبارى، غير ممثلش، خود شخص اعتبارى هم خيار مجلس دارد يا ندارد؟ خب دليل اول بيان اول بر اين كه بگويم خيار مجلس براى خود شخص اعتبارى هم وجود دارد اين بود كه عنوانى كه در دليل خيار مجلس اخذ شده يك عنوانى است كه اين عنوان بر شخص اعتبارى هم منطبق است، دارد «البيعان بالخيار»، خب البيعان يعنى كسى كه فروشنده است فروشندهگان خيار دارند و گفته مى‌شد كه شخص اعتبارى هم بيع به آن گفته مى‌شود، مى‌گويد بانك مثلاً ارزهاى خودش را فروخته، بانك مثلاً فرض كنيد كه آن ساختمانش را فروخت يا مى‌گويند هيات دولت محصولات كشاورزان را خريد، هيات دولت يا دولت يك امر اعتبارى است، بانك يك امر اعتبارى است، پس عنوان بيع بر آن‌ها صادق است، اين روايت هم كه دارد مى‌فرمايد «البيعان بالخيار» پس بنا بر اين اطلاقش شامل آن‌ها هم مى‌شود و بايد بگويم آن‌ها هم خيار دارند. اين استدلال بود كه پس بنا بر اين مقتضى براى اين كه ادله شامل شخص اعتبارى هم بشود وجود دارد. حالا بحث اين كه آيا آن «حتى يفترقا، الا ان يفترقا» مانع هست يا نه اين بحثى است كه بعد مى‌شود. فعلاً تا پس «البيعان بالخيار» اين جمله در وجه اول گفته مى‌شود كه شامل شخص اعتبارى هم مى‌شود. مناقشه‌اى كه وجود دارد اين است كه در اين مناقشه اين‌طور مى‌فرمايند دوتا مناقشه اين‌جا شده، مناقشه‌ى اول اين است كه فى الجملة اين حرف درست است ولى بالجملة درست نيست فلذا اين استدلال فى الجملة درست است نه بالجملة. توضيح ذلك اين كه گفتند كه اشخاص اعتبارى به دو قسم هستند، قسم اول اشخاص اعتبارى‌اى هستند كه تقوّمشان به افراد حقيقى و طبيعى است مثل هيات دولت، عنوان دولت، عنوان دولت آدم‌ها هستند يعنى اين عنوان منطبق بر آدم‌ها است. يا مثلاً اهل خير، اهل الخير خب اين‌ها بر آدم‌ها منطبق مى‌شوند. اما بعضى عناوين هست كه نه تقوّم به انسان‌ها نيست مثل مسجد، مسجد منطبق عليه‌اش ساختمان است، زمين است، ساختمان است نه آدم، بلكه متولى دارد نمازگزار دارد ولى عنوان مسجد بر آن‌ها نيست، حالا اگر يك جايى بود نه متولى داشت نه نمازگزار مسجد است ديگر. پس بنا بر اين آن وقت گفته مى‌شود ما اين اسناد را اسناد بيع را به شخص اعتبارى در مورد اول قبول داريم كه گفته مى‌شود هيات دولت او وام داد، وام گرفت، خريد، فروخت اين‌ها آن‌جا گفته مى‌شود ولو ممثل هم رفته باشد اين كار را کرده باشد به او هم نسبت داده مى‌شود. اما در قسم دوم

نه، اگر متولی مسجد رفت مثلاً فرش‌های فرسوده‌ی مسجد را فروخت که تعویض کند به احسن، این‌جا می‌گویند مسجد فرش‌هایش را فروخت؟ این‌جا اسناد داده نمی‌شود. پس بنابراین «البیعان بالخیار» نمی‌تواند اثبات بکند که کل اشخاص اعتباری خیار مجلس دارند، بلکه آن‌هایی را می‌تواند اثبات بکند که از قسم اول باشد و صادق باشد این عنوان بر آن‌ها. این خلاصه‌ی مناقشه‌ی اول است. «المناقشه: مع صحة الإسناد الحقيقي للشخص الاعتباري في البيع و الشراء» در مواردی که «یتقوم فیها الشخص الاعتباري بالطبیعی» در مواردی که متقوم است در آن موارد شخص اعتباری به طبیعی، به او متقوم است، یعنی اگر آن‌ها نباشند اصلاً این شخص اعتباری وجود پیدا نمی‌کند. اگر رئیس جمهور و وزراء و معاونین آن‌ها نباشند اصلاً هیأت دولتی نیست، اصلاً تقوّمش به این است. «كالدولة القائمة برئیسها» رئیس دولت و کابینه‌ی وزاره، کابینه‌ای که منسوب به وزرا است و آن‌ها شرکت می‌کنند در آن «أو الجمعيات و الأحزاب القائمة بالطبیعیین» یا جمعیت خیریه یا حزب فلان، حزب هم با آدم‌ها است، جمعیت هم به آدم‌ها است، این‌ها اصلاً متقوم به آدم‌ها است که اگر آدمی در کار نباشد اصلاً جمعیت نیست، اصلاً حزب وجود ندارد. پس بنابراین در این‌جا صحت اسناد در این‌جا اگر باشد در این‌جاها است «و لكن الصحة غير مطردة في جميع الموارد» اما این صحت اسناد شایع و اطراد ندارد در همه‌ی موارد شخص اعتباری «فمثلاً: المعاملات التي يعقدها متولي المسجد لا تسند للمسجد» وقتی متولی مسجد می‌آید معامله‌ای را برای مسجد می‌کند این به مسجد نسبت داده نمی‌شود «فلا يقال: باع المسجد و اشترى» گفته نمی‌شود فروخت، خرید مسجد، این گفته نمی‌شود «و في كون الإسناد حقيقياً في مثل الشركات القانونية، حيث تملك الشركة الأموال لا الشركاء، محل تأمل.» پس بنابراین همان‌طور که گفتیم دو قسم است شخص اعتباری، آن‌که متقوم به افراد است آن‌جا اسناد مثلاً درست است، اما آن‌جایی که متقوم به افراد نیست آن‌جا نه. حالا بعضی جاها هم هست که می‌فرماید محل تأمل است که صادق است اسناد یا صادق نیست اسناد، مثل کجا؟ در جاهایی که شرکت‌های قانونی نه شرکت‌های فقهی، شرکت فقهی این است که زید و عمرو و بکر می‌آیند شریک می‌شوند یک پول‌های‌شان را روی هم می‌ریزند با هم معامله، دیگر می‌روند تجارت می‌کنند سودی که به‌دست می‌آید تقسیم می‌کنند بین خودشان به نسبت آن سرمایه‌ای که این‌ها با هم قرار دادند، این‌ها باز آدم‌ها هستند. اما باز آن‌جا ممکن است بگوییم که آره اگر چه مثلاً یک ممثلی دارند یک مدیرعاملی قرار دادند برای خودشان یا یک کارمندی قرار دادند کار را به او واگذار کردند گفتند وکالت به او دادند هرچی که تو برو بفروش و بخر و این‌ها، آن‌جا بله ممکن است بگویند این شرکت یعنی این آدم‌هایی که مشترکاً این‌ها خریدند، فروختند؛ اما جایی که شرکت قانونی است که در شرکت قانونی آن‌جا سهامداران مالک اموال نیستند، سهامداران فقط منافع مال آن‌ها است اما اموال مال خود شرکت است. فلذاست که اگر این‌ها ورشکست شد آن شرکت نمی‌روند سراغ سهامدارها، خودش اموالی داشت می‌دهند نداشت هیچی به سهامدارها کاری ندارند و اصلاً قبلاً خواندیم که بشر که رفته سراغ این شرکت‌های این‌چنینی اصلاً علتش همین است که آدم‌ها گرفتار نشوند، آن خودش یک شخصیت مستقل داشته باشد ربطی به آدم‌ها نداشته باشد، آدم‌ها از عوائدش استفاده بکنند ولی این گرفتاری‌ها برای آدم‌ها نباشد. می‌فرماید که: «و في كون الإسناد حقيقياً» در مثل شرکت‌های قانونی چون شرکت قانونی «تملك الشركة» چون «تملك الشركة» یعنی شرکت قانونی اموال را او مالک اموال است نه

شركاء، این در این‌که اسناد حقیقی در این‌جا جاری می‌شود یا نه «محل تأمل» این‌جا مورد تأمل است که نسبت داده می‌شود «و في الوكيل المفوض - علی ما ذكره بعض الفقهاء بحمد الله - لا ينسب البيع و الشراء حقيقةً إلى الموكل» در حتی، چون مثال زد وقتی که می‌خواندیم آن‌جا را در همان صفحه‌ی قبل و بالا، گفتند مقام مثل وکیل مفوض است، جواب می‌دهند مناقشه می‌کنند می‌گویند حتی در وکیل مفوض در مورد آدم‌ها در وکیل مفوض بعضی فقهاء مثل حضرت امام قدس‌سره قبول ندارند که کار وکیل به موکل نسبت داده بشود فکیف به این‌جاها. می‌فرمایند که «و في الوكيل المفوض - علی ما ذكره بعض الفقهاء - لا ينسب البيع و الشراء حقيقةً إلى الموكل و لذا لا يقال إنَّ صاحب رأس المال باع و اشترى أو تاجر، حين يقوم بهذه الأمور» کی؟ «عامل المضاربة» می‌گویند عامل مضاربه این کارها را کرده نمی‌گویند خود آن اشخاص که سرمایه گذاشتند این کار را کردند «كما لا ينسب ذلك» یعنی آن بیع و شراء «إلى وليّ الصغير و المجنون، حين يشتري أو يبيع لهما.» که این ولیّ اش اضافی است «لا نیست ذلك الى الصغير و المجنون حين يشتري أو يبيع الولیّ لهما» این‌جور باید باشد عبارت. وقتی ولیّ می‌رود می‌فروشد نمی‌گویند این طفل شیرخوار فروخت، می‌گویند ولیّ او فروخت. این‌جا هم در این مواردی که مسجد و بانک و این‌ها را می‌فروشد نمی‌گویند بانک فروخت، مسجد فروخت یا خرید، دیگر حالا چون اذان شده دومی را می‌گذاریم برای بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.  
پایان.